



سیر العباد الی المعاد

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی

تصحیح و شرح
مریم مشرف



- سرشناسه سنایی، مجدود بن آدم، ۴۴۷۳ - ۴۵۲۵ ق. Sanai Majdud Ibn - Adam, 1131 - 1080
- عنوان و نام پدیدآور سیرالعباد الی المعاد / ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی؛ تصحیح و شرح دکتر مریم مشرف.
- مشخصات نشر تهران: انتشارات دکتر محمود افشار یا همکاری سخن، ۱۴۰۱.
- مشخصات ظاهری ۵۱۴ ص.
- فروست مجموعه انتشارات تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار ۳۰۸. گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری؛ ۱۱۲.
- شابک ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۶-۳۵-۲
- وضعیت فهرست‌نویسی فیپا
- یادداشت کتابنامه: ص. [۵۰۱] - ۵۱۱.
- یادداشت نمایه.
- موضوع شعر فارسی -- قرن ۶ ق.
- موضوع Persian Poetry -- 12th Century
- موضوع شعر عرفانی فارسی -- قرن ۶ ق.
- موضوع Persian Mystical Poetry -- 12th Century
- شناسه افزوده مشرف، مریم، ۱۳۴۲، . مصحح.
- رده‌بندی کنگره PIR ۴۹۴۶
- رده‌بندی دیویی ۸۱۶/۲۳
- شماره کتابشناسی ملی ۸۷۳۰۸۴۱

سيرالعباد الى المعاد

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی

تصحیح و شرح

دکتر مریم مشرف

مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۱۱۳]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری

هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر زاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح‌الله مجتبیایی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین‌وفایی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



سیر العباد الی المعاد

ابوالمجد محدود بن آدم سنایی غزنوی

تصحیح و شرح دکتر مریم مشرف
گرافیسٹ، طراح و مجری جلد کاوہ حسن بیگلو
صفحہ آرا نرگس عباسپور
لیتوگرافی صدف
چاپ متن آزادہ
صحافی حقیقت
تیراژ ۲۲۰۰ نسخه
چاپ اول ۱۴۰۱

ناشر انتشارات دکتر محمود افشار
خیابان ولی عصر، بالاتراز پارک وی، عارف نسب، کوی دبیر سیاقی (لادن)، شماره ۶
تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵
با همکاری انتشارات سخن
خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸
تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲
تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها
۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی) - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ و قننامه)

متولیان منصوب و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی - دبیر)
دکتر احمد میر (بازرس) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

هیئت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس هیئت مدیره) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس هیئت مدیره)
دکتر محمد افشین وفاپی (مدیر عامل) - حمیدرضا رضایزدی (خزانه‌دار)

درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب‌الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منصوب و اوقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهر بانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار
بهروز افشار یزدی - سید محمود دعایی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیئت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳)
دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح - دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی
دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمد علی هدایتی

یادداشت واقف

اول

طبق ماده ۲۳ وقفنامه اول مورخ یازدهم دی ماه ۱۳۳۷ ه. ش. درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان به شرح دستور این وقفنامه گردد.

دوم

هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ وقفنامه تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می باشد. بنابر این کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

سوم

طبق ماده ۲۶ مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید به طور هدیه و به نام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود.

چهارم

چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ وقفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه ای است که برای پست و غیره تحمیل می شود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم

بر اساس موافقت‌نامهٔ دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمت‌های مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا و محل مؤسسهٔ باستان‌شناسی به‌طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق مادهٔ دوم برای اجرای مفاد وقف‌نامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می‌باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می‌گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم

چون طبق مادهٔ ۳ موافقت‌نامهٔ نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیتهٔ انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی ادارهٔ امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولید است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیتهٔ نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

هفتم

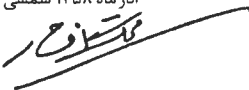
چون نگارندهٔ این سطور به واسطهٔ کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می‌توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف‌های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همهٔ ایرانیان است می‌باشد.

هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی

آذر ماه ۱۳۵۸ شمسی



تکمله سوم

کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می‌شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه‌هایی که به قلم واقف منتشر شده و یا می‌شود صددرصد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در برداشته، کتبی که بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی و حکایت از رواج زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان دری و دیگر چیزهای تفرقه‌آمیز و روش‌ها و سیاست‌های فتنه‌انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ‌نامه فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می‌توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود، به شرط آن که اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هرکس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنهاست باشد.

در تکمله دوم یادداشت واقف، منتشره در جلد سوم افغان‌نامه نگاشتم که کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می‌شود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی ایران‌شناسی... و در پایان آن تکمله افزودم بیم داشتم که مبدا چنین رسالاتی سال‌ها بعد از ما نخواست و ندانسته، به وسیله این بنیاد چاپ شود. پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عمده مخاطب این یادآوری‌ها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من، ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می‌باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد؛ ان شاء الله.

تکمله و تبصره

یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت (۲۸ آذر ۱۳۶۲) برای اطلاع نویسندگان. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتاب‌ها و رسالات باید منزّه باشد از روش‌های تفرقه‌آمیز و سیاست‌های فتنه‌انگیز، چه به‌طور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفاظیه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

کتب تاریخی و ادبی عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زبان باشد باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود. قسمت زبان‌بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه شانتاز و هوچی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چون نتوان راستی را دوج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق‌الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق‌العاده سودمند بودن کتاب، جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتاب‌های خود به‌طور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کم‌تر از ارزش تمام شدن از کاغذ و چاپ و غیره از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ می‌خرد دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر این است که اگر در این سود، ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقف در راه ایده‌آل و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله منتشرشده در ابتدای کتاب‌های این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی با هم دارد توجه فرمایید.

از همه دوستان و عزیزانی که در مراحل و منازل این سفر با من همگامی کردند سپاسگزارم.
از محبت و همراهی مهربانان، دکتر ایوب امیدی، دکتر الوند بهاری، دکتر احمد قربانی، خانم‌ها روشنگ کامران،
فاطمه داوودی، فرشیده کسائی، در تهیه بعضی منابع یا تایپ بخشی از یانوش‌ها بهره‌مند گشتم و مهرشان
را ارج می‌نهم، از کادر فنی بنیاد موقوفات افشار، بویژه خانم عباسپور محترم که بردبارانه
در آماده‌سازی کتاب همکاری نشان دادند تشکر می‌کنم.
از زحمات‌های دوست و همکار ارجمند، دکتر محمد افشین‌وفایی عزیز و یگانه که از نکته‌بینی‌ها
و دقت نظر خود بنده را بهره‌مند ساختند صمیمانه سپاسگزارم و مراتب حق‌شناسی خود را تقدیم ایشان می‌دارم.
هم‌چنین باید در برابر راهنمایی‌های مشفقانه روح بلند استاد بزرگوار،
دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی که باران رحمت ایشان مرا به ادامه این راه امیدوار ساخت
سرفرو آورم و سپاس بگویم که بدون او هرگز این کار به سامان نمی‌رسید.
خود را رهین منت ایشان و تمام استادان بزرگواری می‌دانم که از ایشان آموختم.

فهرست مطالب

۱۹مقدمه
۱۹سنایی، نمایی نزدیک
۳۰خلق و خوی سنایی
۳۳شاعر حکیم
۳۶حکمت و تربیت اخلاقی نفس
۳۹منظومه‌های حکمی پیش از سنایی
۴۲اندیشه‌های حکمی سنایی در حدیقة الحقیقة
۴۵نگاهی کلی به درونمایه‌های حکمی
۵۰منابع فکری سنایی در خلق مثنوی سیر العباد
۵۱سنایی و اسماعیلیه
۵۸مروری بر منظومه سیر العباد
۷۰چاپ‌ها و نسخه‌های سیر العباد
۷۶لزوم شرح دوباره شرح سیر العباد
۸۱نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح سیر العباد
۸۹روش کار
۹۲نسبت نسخ با یکدیگر
۹۸پیوست مديح
۱۰۷سیر العباد الی المعاد
۱۱۲اندر مراتب نفس نابتة گوید بر طریق حسن ظاهر
۱۱۴صفت روح حیوانی

- ۱۱۸..... صفت عقل مستفاد.....
- ۱۲۲..... صفت گوهر خاک و نتایج او در آدمی.....
- ۱۲۳..... صفة الحسود، والحسود مریض، و طبع المرض یابس و المرض نصفه الموت.....
- ۱۲۴..... صفت صورت حقد.....
- ۱۲۵..... صفت صورت طمع.....
- ۱۲۷..... صفت کیوان.....
- ۱۲۸..... صفت رطوبت آب و نتایج او در حیوان.....
- ۱۳۰..... صفت ماه.....
- ۱۳۲..... صفت گوهر هوا.....
- ۱۳۴..... صفت هر مزد.....
- ۱۳۵..... صفت آتش و آنچه از او زاید.....
- ۱۳۷..... صفت بزرگ منشی.....
- ۱۳۹..... صفت مراتب نفس انسانی.....
- ۱۴۰..... صفت ارباب تقلید.....
- ۱۴۱..... صفت طبایعیان.....
- ۱۴۱..... صفت ستاره پرستان.....
- ۱۴۲..... صفت انمه ظن.....
- ۱۴۳..... صفت قرآیان.....
- ۱۴۴..... صفت معجبان.....
- ۱۴۵..... صفت جمهور مقلدان.....
- ۱۴۷..... صفت نفس کلی.....
- ۱۵۰..... صفت عقل کل.....
- ۱۵۲..... صفت عقل کلی.....
- ۱۵۳..... صفت سالکان طریقت.....
- ۱۵۴..... صفت ارباب توحید و عبودیت.....
- ۱۷۵..... پیوست مدیح.....
- ۱۷۹..... شرح آیات.....
- ۱۸۱..... ۱. دیباچه.....
- ۱۹۱..... ۲. اثرگذاری طبیعت کلی در عالم جسم.....
- ۲۰۱..... ۳. در تعلق روح به جسم.....
- ۲۰۷..... ۴. صفت روح حیوانی.....
- ۲۲۲..... ۵. امیر کون و فساد.....

۲۳۱	۶. دیدار نفس با عقل
۲۵۱	۷. سفر روحانی در عالم عناصر و طبایع و ستارگان
۳۲۲	۸. دوازده برج و مراتب انسانی
۳۵۲	۹. نفس کل
۳۶۶	۱۰. صفت عقل کل
۳۷۸	۱۱. ادامه سفر
۳۹۳	۱۲. توصیف انسان کامل
۴۰۱	۱۳. مدیح محمد منصور
۴۴۲	۱۴. ادامه مدیح محمد منصور و وصف حال سنایی
۴۵۵	تصاویر
۴۶۵	نمایه‌ها
۴۶۷	فهرست آیات
۴۷۱	فهرست احادیث
۴۷۳	فهرست تعابیر صوفیه و مشایخ
۴۷۵	فهرست اعلام متن
۴۸۳	بیت یاب
۴۹۹	منابع

مقدمه

کمتر از نهمصد سال از درگذشت سنایی می‌گذرد و ما اکنون قرن بیست و یکم را از سر می‌گذرانیم. کاخ شعر سنایی همچنان پابرجاست. دیوارهای سترگ، شارستانی وسیع و باروهای بلند که هزاران تن را از شرق و غرب عالم به افسون خود، شیفته می‌دارد. آری! سنایی کسی است که الهام‌بخش عطار و مولوی بوده است. او با وجود زندگی پر تب و تاب خود، از ابتدای جوانی در چهره شاعری توانا خوش درخشید و با سرودن مثنوی سیر العباد در سی و سه سالگی، بدل به یکی از قله‌های ادبیات ایران شد.

ولی درخشیدن در فضای ادبی آن روز ایران کاری نزدیک به غیر ممکن بود. در پشت سر سنایی، ناصر خسرو و فردوسی بزرگ ایستاده بودند. شاعر - حکیمانی استواراندیش و شگرف که نسخه عقلانیت را برای درمان زخم‌های انسانی مهیا ساختند و در آثار گرانسنگ خود بنای عظیمی از لفظ و خِرَد را سنگ بر سنگ تراشیدند و برافراشتند. سنایی در چنین محیطی به میدان آمد. شاعری با استعدادی فوق‌العاده که تبع و سیعی هم در آثار پیشینیان داشت. او بر آن شد که در کنار دیگر انواع شعری، ژانر شعر حکمی را تشخیص بخشید، و برآستی نخستین منظومه سراسر حکمی زبان فارسی که به دست ما رسیده از آن اوست.

سنایی، نمایی نزدیک

سنایی از شاعران بزرگ زبان فارسی است. آثار او همیشه مورد توجه پژوهشگران و علاقه‌مندان

شعر و ادب بوده است.^۱ از پژوهشگران معاصر، بدیع الزمان فروزانفر^۲، سعید نفیسی^۳، مدرس رضوی^۴، زرین کوب^۵، خلیل الله خلیلی^۶، شفیع کدکنی^۷، رضا مایل هروی^۸، ذبیح الله صفا^۹، مظاهر مصفا^{۱۰}، نذیر احمد^{۱۱} و شماری دیگر در مورد افکار و اندیشه‌های او تحقیق کرده‌اند. خاورشناسان بنام همچون یوگنی برتلس^{۱۲}، دوبرن^{۱۳} و بو اوتاس^{۱۴} نیز در آثار او تحقیقات مهمی دارند. اما بهترین منبع برای شناخت احوال و افکار سنایی آثار خود او و اشاراتی است که به زندگی و اندیشه‌های خود و محیط عصرش داشته است. بر اساس آنچه می‌دانیم سنایی در ۴۶۷ در شهر غزنین در شمال افغانستان امروز به دنیا آمد. نام او «مجلود» و نام پدرش «آدم» است و به سنایی شهرت دارد، که برخی آن را از کلمه «سنا» به معنی روشنایی دانسته‌اند.^{۱۵} در عین حال، در قطعه‌ای که در حق سنایی سروده‌اند و در دیوان وی آمده سنایی به معنای دارنده شکوه و رفعت به کار رفته است:

زیباست تورا لقب سنایی کز قدر و سنا بر آسمانی^{۱۶}

۱. فهرستی از این تحقیقات را شفیع کدکنی در تازینه‌های سلوک آورده است. رجوع شود به آن کتاب، تعلیقات مقدمه، ص ۵۹.
۲. سخن و سخنوران، ص ۲۶۷-۳۲۷.
۳. سیر العباد الی المعاد، به اهتمام حسین کوهی کرمانی و تصحیح و پیشگفتار سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۶.
۴. مقدمه دیوان سنایی، ج ۱ و مقدمه حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه، تهران، ۱۳۷۷، و همچنین توضیحات مدرس رضوی در تعلیقات حدیقه الحقیقه، ص یک تا پانزده و مقدمه مثنوی‌های سنایی، ص ۱-۶۳.
۵. جستجو در تصوف ایران، ج اول، ص ۲۳۷ به بعد.
۶. احوال و آثار سنایی، چاپ کابل، ۱۳۱۵.
۷. تازینه‌های سلوک نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی، تهران، آگاه، ۱۳۷۲، مقدمه ص ۹-۶۲ و نیز در اقلیم روشنایی، تفسیر چند غزل از سنایی، تهران، آگاه، ۱۳۷۳.
۸. سیرالعباد الی المعاد حکیم سنایی غزنوی، به کوشش رضا مایل هروی، مؤسسه انتشارات بیهقی، کابل، ۱۳۵۶.
۹. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج ۲، ص ۵۵۲-۵۸۶.
۱۰. مقدمه دیوان سنایی به تصحیح مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۶، در اینجا از چاپ انتشارات زوار ۱۳۸۹ استفاده شده است.
۱۱. مکتب سنایی، کابل، ۱۳۵۶ و مقاله «آشنایی با سنایی» به قلم روان فرهادی در همان کتاب صفحه الف-یا.
۱۲. برتلس تحقیق درباره زندگی و آثار سنایی را در کتاب تاریخ ادبیات فارسی تاجیکی که بعد از مرگش در مسکو در ۱۹۶۰ به چاپ رسیده، آورده است. در این مورد رجوع شود به مقدمه طریق التحقیق، ص ۲۶ و نیز
 “Odná iz melkix poem Senai v rukopisi Aziatskogo Muzeja”, Je . E. Bertel’s, c.f. *Of Piety and Poetry*, p. 281.
 13. *Of Piety and Poetry*, 1983
۱۴. مقدمه مثنوی طریق التحقیق نخجوانی (منسوب به سنایی)، تهران ۱۳۸۱.
۱۵. یادآوری فروزانفر در سخن و سخنوران، ص ۲۶۷. ۱۶. رجوع شود دیوان، قطعه ۱۳۲، ص ۱۰۸۸.

همین تخلص درپچه‌ای است بر روحيات او و نشان‌دهنده آن است که از آغاز نخواستہ است به طور مستقيم تحت نام دربار پادشاهی معين شناخته شود. بيشتر عمرش در خراسان سپری شد و مدتی در بلخ و سرخس اقامت داشت. کودکی و نوجوانی او همزمان بود با سال‌های حکومت ابراهيم غزنوی (سلطنت ۴۵۱-۴۹۲). در این سال‌ها سنایی سخت به یادگیری علوم زمانه مشغول بود. عصری که وی در آن می‌زیست از درخشان‌ترین ادوار فرهنگ و ادب ایرانی و اسلامی بود. فلسفه و تصوف هر کدام جریان‌های توانمندی را پدید آورده و حادثه‌ها و افت و خیزها از سر گذرانده بودند. علوم کلامی و تفسیری در مسیر شکوفایی بود و ادبیات چشم‌انداز رنگارنگ و پرتنوعی پیش چشم گسترده داشت. سنایی در علوم گوناگون زمانه از سرآمدان بود و آثارش به عمق دانش و بصیرت او گواهی می‌دهد.

او در جوانی به بلخ رفت و در مثنوی کارنامه بلخ خاطرات و خطرات این سفر را شرح کرده است. سلیم اختر تاریخ سرودن کارنامه را حدود ۴۹۴-۴۹۵ حدس می‌زند.^۱ در این مثنوی از ثقة‌الملک طاهر بن علی (وزیر سلطان مسعود بن ابراهيم) درخواست می‌کند که برای پدرش حقوقی معين کند. از فحوای کلام سنایی معلوم می‌شود که پدرش فردی عالم^۲ و «اهل قرآن» و احتمالاً از کارگزاران حکومت غزنوی بوده است.^۳ در این ایام که سنایی شاید در حدود بیست‌سالگی بوده است^۴، پدر خود را سالخورده معرفی می‌کند.

در مثنوی کارنامه بلخ تعدادی از مهمترین موضوعات و اندیشه‌هایی که سنایی بعدها در دو مثنوی معروف خود، سیر العباد و حدیقة الحقیقه مفصل‌تر به آن‌ها پرداخته، آمده است. از جمله این که در همین کارنامه بلخ، بعد از سرزنش عالمان نابکار به ستایش درویشان پرداخته و می‌گوید جسمشان بر خاک و خود برآستی برتر از افلاک‌اند. یکی از ابیات سیر العباد هم که در کارنامه بلخ آمده، مربوط به همین ستایش اهل طریقت است:

۱. مقاله «اسماعیل خجستی» مجله ارمغان، دوره چهل و هفتم، (۱۳۵۷) شماره ۴، ص ۲۳۵.

۲. پدرم هست از نژاد کسرام از بزرگی که هست آدم نام هست بهر عطای دلبندهت پدر شرع هر سه فرزندهت

(مثنوی‌های سنایی، ص ۱۸۰-۱۸۱)

۳. تازیانه‌های سلوکه مقدمه، ص ۱۴.

۴. نذیر احمد (مکاتیب سنایی) او را ۲۰-۲۲ ساله دانسته است.

ساخته هر یک از میان ضمیر از قل الله ثم ذرهم پیر^۱
 در کارنامه، به ستایش تعدادی از دوستان شاعر خود پرداخته و مجلسی آراسته را توصیف
 می‌کند. چنان‌که دوست شاعرش مسعود سعد نیز در مثنوی هنرنامه، مجلسی از شاعران و طرب
 انگیزان درباری را توصیف کرده است. در این میان بعضی شاعران، - همچون عثمان مختاری - را
 که گویا در آن جمع حضور داشته ستایش کرده است و او را «جوان خوب دیداری» نامیده و تشنه
 علم و حکمت دانسته است.^۲ علاوه بر این تعدادی از شاعران را هم هجو کرده و شاید همین
 باعث شده که این مثنوی را مطایبه بدانند. با این همه تمام شعر مطایبه‌آمیز نیست، بلکه سنایی
 دیدگاه‌های انتقادی و اصولی مهم خود را در این مثنوی مطرح ساخته و می‌توان گفت خطوط
 فکری که ترسیم کرده تا پایان عمر با خود داشته است یعنی جهت فکری خود را معرفی می‌کند.
 چه از لحاظ افکار صوفیانه و چه از منظر انتقاد از علما، انتقاد از هنرفروشان و طرح معایب
 اجتماعی و بیماری‌های فکری جامعه عصر خود. همین مسیر را ده سال بعد در مثنوی سیر العباد
 و بعدها در حدیقة الحقیقة و دیوان اشعارش دنبال کرده است. مشترکات بلاغی نیز در این مثنوی
 و سایر سروده‌هایش دیده می‌شود. چنان‌که در دیباچه کارنامه بلخ نیز چون سیر العباد، باد را
 مخاطب دانسته و منظومه را خطاب به باد سروده است. در آثار شاعران پیش از او نیز خطاب قرار
 دادن باد سابقه دارد و از آن میان برخی معروف‌تر است. چنان‌که عمیق در قصیده شماره هفت
 خود با مطلع

الا یسا مشعبد شمال معنیر بخار بخوری تو یا گرد عنبر^۳

چنین کرده است و دوبرن که سنایی را مقلد عمیق دانسته^۴، به این نکته توجه نداشته که پیش
 از عمیق در شعر ناصر خسرو هم این مضمون سابقه دارد:

سلام کن ز من ای باد مر خراسان را مر اهل فضل و خرد را نه عام نادان را^۵

این‌گونه خطاب قرار دادن عناصر طبیعی پیشینه قدیم دارد و از مقوله اسناد مجازی است.^۶
 هر چند سنایی بیشتر سالیان عمر خود را در خراسان زندگی کرده است، در یکی از سفرهای

۱. کارنامه بلخ، بیت ۲۲۳، مثنوی‌های سنایی، ص ۱۹۰.

۲. دیوان عمیق، تصحیح نفیسی، ص ۱۴۱.

4. Of fiety and Poetry, 199.

۵. دیوان ناصر خسرو، تصحیح مینوی - محقق، ص ۱۱۶.

۶. صور خیال، ص ۱۰۳.

خود به منظور گزاردن فریضه حج به عراق سفر کرد. او در یکی از قصاید خود از این سفر یاد کرده است:

گاه آن آمد که با مردان سوی میدان شویم یک ره از ایوان برون آیم و بر کیوان شویم^۱

در این قصیده از خانواده خود سخن گفته، از پدر و همسر و پسر خود یاد کرده و از دوری آنان شکوه نموده است:

طلل جانبازی فروکشیم در میدان دل بی زن و فرزند و بی خان و سر و سامان شویم
 گاه بر فرزندان چون بیدلان واله شویم که ز عشق خانمان چون عاشقان پژمان شویم
 از پدر و ز مادر و فرزند و زن یاد آوریم ز آرزوی آن جگر بندان جگر بریان شویم
 نه پدر بر سر که ما در پیش او نازی کنیم نه پسر در بر که ما از روی او شادان شویم^۲

اگر اشاره‌هایی که در شعر آمده است ملاک بدانیم می‌پذیریم که در این دوران فرزند او هنوز کودک «در بر» بوده است و معلوم است که سنایی خویشانش را در بلخ گذارده بوده است. سنایی مسیر سفر خود را از نیشابور به طوس و مرو و همدان شرح کرده، از بغداد، کرخ، کوفه و انطاکیه، حلوان و قادسیه نام برده است و از گریستن در «بادیه خونین» به یاد «یتیمان پدرگم کرده» یاد کرده، از خطرهای راه و احتمال کشته شدن خویش در سفر می‌گوید.

پس از بازگشت از سفر حج، سنایی مدتی به زندگی در بلخ ادامه داده است ولی چنان‌که از یکی از قصایدش بر می‌آید به سبب دشمنی یکی از رجال بلخ به نام «خواجه اسعد هروی» ناگزیر از ترک بلخ گردیده است.^۳ احتمالاً سبب این دشمنی هجویه‌ای بوده که سنایی در حق او سروده بوده است و ضمن آن از فساد او و دزدی او از مال اوقاف حکایتی آورده است. این اسعد بلایی به سر سنایی آورده که ناگزیر شده از بلخ فرار کند:

کرد بر من به قول مستی رند روز رخشنده چون شب مظلم^۴

به گفتهٔ مدرس رضوی این اسعد هروی به پدر سنایی اکرام و احسان بی حد داشته و سنایی از غزنین به بلخ، به سبب آوازهٔ احسان او رفته است.^۵ تعدادی از قصاید معروف سنایی از جمله

۱. دیوان سنایی، تصحیح مدرس رضوی، ص ۴۱۴.

۲. ابیات انتخابی از همان منبع، ص ۴۱۶-۴۱۷.

۳. قصیدهٔ ۱۷۶ دیوان سنایی، همان، ص ۳۸۰.

۴. همانجا.

۵. همان، مقدمه، ص صد.

قصیده با مطلع «برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزین» در این شهر سروده شده است. ولی روی هم رفته سنایی از اخلاق مردم بلخ راضی نیست و چند جا به نکوهش آنان پرداخته است.^۱

سنایی در سال‌های بعد به سرخس سفر کرد و در آنجا مثنوی سیر العباد را سرود که در هنگام سرودن آن سی و سه ساله بوده و به سن خود اشاره کرده است. در این شهر بود که محمد بن منصور سرخسی که خود از عالمان و فقیهان حنفی سرخس و صوفی مشرب هم بود سنایی را در حمایت خود گرفت. این محمد منصور در سرخس خانقاهی داشت و صاحب تألیفاتی نیز بود.^۲ عده‌ای گمان کرده‌اند که وی کسی بود که سنایی را به مسیر عرفان انداخت^۳ ولی برای این حرف دلایل علمی ارائه نشده است، زیرا چنان‌که دیدیم سنایی از نخستین آثار خود مضمون‌های عرفانی را در شعر و شاعری به کار می‌گرفت و اگر اشعار و سروده‌های عرفانی او را را دلیل کافی بر کشش عرفانی او در آغاز راه شاعری ندانیم، در مورد سایر ادوار عمر او نیز هیچ دلیل دیگری در دست نخواهیم داشت که به آن استناد کنیم، زیرا عمده دلایل ما متنی است و بر همین اساس درباره سنایی قضاوت می‌کنیم. در هر حال، در شهر سرخس، محمد منصور از سنایی حمایت کرد و اسباب راحت او را فراهم آورد و خانه‌ای در اختیار او گذاشت. سنایی علاوه بر سیر العباد، در حدیقه و دیوان اشعار نیز از محمد منصور ستایش کرده است. در کلام سنایی محمد منصور به صورت شیخی عارف ظاهر می‌شود که مریدان گردش جمع آمده‌اند. سنایی در غزلواره کوتاهی که در بخش قصاید دیوان او آمده است^۴، مجلسی خیالین متعلق به محمد منصور را توصیف می‌کند. سنایی در این غزلواره شرح می‌دهد که در شبی تاریک از راهی سخت و دشوار به مجلس انسی بار یافته است که همه عاشقان عالم در آن جمع بوده‌اند و محمد منصور همچون شیخ و شمع جمع در میان آنان می‌درخشیده است. این توصیف از لحاظ مضمون با آنچه در بخش مدیح سیر العباد آمده است شباهت تام دارد؛ زیرا در آنجا نیز که بخش پایانی مثنوی محسوب می‌شود سنایی به مدح همین امام پرداخته است و در جای دیگر این مطلب را بیشتر توضیح خواهیم داد.

۱. برای مثال دیوان، قطعه سی و دوم، ص ۱۰۵۶.

۲. نازیانه‌های سلوک، ص ۱۵ و ۶۰.

۳. «آشنایی با سنایی غزنوی» به قلم روان فرهادی در: مکاتیب سنایی، ص ۵.

۴. دیوان، ص ۱۶۴.

به موجب قطعه‌ای که در دیوان سنایی آمده است^۱ محمد منصور «خانگاهی» در سرخس داشته که در آن کتابخانه‌ای نیز ایجاد کرده بوده که موجب خرسندی سنایی بوده است.

لب روح الله است یادم صور	خانگاه محمد منصور
که ز درس و کتاب و دارو هست	از سه سودین و جان و تن را مسور
کسب اینجاست ای دل طالب	دارو اینجاست ای تن رنجور

با این همه، این امام از رعونت نفس خالی نبوده و گاه با بزرگان بر خوردهایی داشته است. از محتوای سیر العباد هم به خوبی برمی‌آید که وی دشمنان بسیار داشته که سعی در ناچیز دانستن علم او می‌کردند. در مقامات شیخ جام نیز در مورد دیدار شیخ جام از خانقاه محمد منصور در سرخس حکایتی نقل شده که بر اساس آن حکایت، گویا محمد منصور، از ناحیه پا مشکلی داشته که راه رفتن را برایش ناممکن می‌ساخته است و ظاهراً در آن وقت به بیماری فلج مبتلا بوده است. در ملاقاتی که احمد جام از خانقاه او داشته، به اصرار مریدان، شیخ جام در حق او دعایی می‌کند و عارضه او برطرف می‌شود، اما به سبب رفتار غرورآمیزی که از محمد منصور ظاهر گشته و انکاری که در حق شیخ جام نشان داده، شیخ دوباره او را مبتلا ساخته است^۲

این حکایت ممکن است از نظر کرامت نقل شده، مبالغه‌آمیز باشد ولی اصل چنین معارضه‌ای حقیقت دارد؛ زیرا در قصاید سنایی اشاراتی به آن دیده می‌شود. سنایی در قصیده لامیه با مطلع «بس کنید آخر محال ای جملگی اصحاب مال» جدال‌های اعتقادی عصر را سرزنش می‌کند و از نظام‌الدین و شیخ الشیوخ با کنایه ذکری به میان می‌آورد.^۳

در نامه‌های سنایی هم که پیش‌تر بعضی از آن‌ها به صورت پراکنده به چاپ رسیده بود، و بعدها نذیر احمد آن‌ها را در یک جلد گردآوری کرد و به چاپ رساند^۴، در مورد زندگی سنایی از جمله «واقعه صراف» اشاراتی هست. این واقعه مربوط است به سرقتی که در همسایگی سنایی رخ داد و گویا به نحوی خادم سنایی را در آن سرقت دخیل دانستند و او را چوب زدند و چون سنایی ظاهراً به دفاع از خادم اهتمام نداشت، یا سکوت اختیار کرده است، خادم ادعا نموده که

۱. دیوان، ص ۱۰۷۴.

۲. رجوع شود به مقامات ژنلمیل، ص ۳۵ و ۴۹.

۳. دیوان، ص ۳۴۵.

۴. مکاتیب سنایی، به تحقیق نذیر احمد، از انتشارات پوهنخی ادبیات و علوم بشری، پوهنتون کابل، میزان ۱۳۵۶.

پول را به خواجه سنایی داده‌ام. این مسأله به قدری موجب رنجش سنایی شد که از زندگی سیر گشت و در یکی از نامه‌های خود آرزوی مرگ کرده است.^۱ ناگزیر شهر را ترک کرد و به هرات رفت. سنایی در چند نامه به این واقعه اشاره کرده است. در یکی از نامه‌ها شرح می‌دهد که به دنبال این واقعه، در شهر هرات اعیان و قاضیان و سادات شهر و عموم مردم هر یک با او مهر و ملاطفت بسیار کردند ولی عاقبت آن‌ها که موجب فرار او شده بودند در اینجا هم دست از سر او برنداشتند. درخواست سنایی از مخاطب نامه این است که زبان در کام در نکشد و «عمروار» آن‌ها را با زبان خود ریز ریز کند. شاید چون چند جای نامه «عمر» را حامی خود نامیده حدس غالب بر این است که منظور او عمر خیام بوده است. البته خود نیز او را حکیم می‌نامد. و احتمالاً همان حکیم عمر خیام منظور باشد. بعضی پنداشته‌اند که این اتفاق در شهر سرخس رخ داده است، اما از کلام سنایی در نامه‌ای که به این دوست خود نوشته، از عبارت «در شهر» چنین برمی‌آید که واقعه در شهر «نیشابور» رخ داده باشد، زیرا سنایی می‌گوید:

«و من متعجب از سکون و صلابت تو که چندین محیلان در شهر و ذوالفقار زبان تو در نیام، و چندین فساد در جوار تو و دژه صلابت تو بر طاق. توقع این عاشق صادق آن است که چون این نبشته بدان پیشوای حکیمان رسد در حال به ذوالفقار زبان حیدروار سر هوششان بردارد و به دژه صلابت عمری بنیت نیت ایشان ذره ذره کند تا از تنگ رنگ و چنگ نیرنگ خویش بازرهند».^۲

سنایی پس از آن که مدتی در سرخس و نیشابور و هرات به سر برد به غزنین بازگشت. او در این سال‌ها مطالب حکمی و حکایت‌های گوناگون را به نظم در آورد و در نظر داشت تا آن‌ها را در قالب مثنوی بلندی گرد آورد. هنگامی که به زادگاه خود غزنین بازگشت، در این شهر تألیف حدیقه را بر اساس یادداشت‌ها و سروده‌های پیشین خویش آغاز کرد. این ایام هم‌زمان بود با سلطنت بهرامشاه غزنوی (سلطنت ۵۱۱-۵۴۸) و سنایی به سبب علاقه‌اش به بهرامشاه در نظر داشت این کتاب خود را بعد از تألیف به نام «فخری‌نامه» یا «الهی‌نامه» یا «حدیقة الحقیقة» به

۱. «مراد در آن مدت، قریب ماهی و نیم هم خواب از چنگ او گریخته، هم آب از تنگ او ریخته، از آنجا که ضعیفی مزاجست، بارها خواستم که این بارها از خود بیفگم، و خنجری بر حنجره خویش نهم، و این عندلیب روحانی را از تنگ و بند نجات دهم و این مخدره ربانی را هم به پرده غیب بافرستم...» مکاتیب نامه هشتم، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۷۶، ۷۸، ۸۰.

وی تقدیم کند^۱؛ اما بنا بر آنچه در مقدمه نسخه قدیم حدیقه آمده است، پیش از آن که وی نظم و ترتیب دلخواهی به سروده‌های خود بدهد معلوم نیست چرا و چگونه بخش مهمی از این نوشته‌ها به دست مخالفان سنایی افتاده است و سنایی به زحمت و با یاری یکی از بزرگان غزنه به نام محمد حسینی^۲ بالاخره این دست‌نوشته‌ها را بازپس گرفته اما اجل به او مهلت نداده است تا شکل کامل و دلخواهش را به آن بدهد.^۳ بر اساس آنچه در مقدمه نسخه کابل آمده است، درمی‌یابیم که سنایی در حدود دو سال پیش از مرگش یعنی در ۵۲۷ با بهرامشاه دیدار داشته و شاه از او دعوت کرده که به دربار برود ولی سنایی خودداری کرده است.^۴ اما آن‌گونه که از مکتوبات برمی‌آید، قبل از این تاریخ نیز وزیران سلجوقی با اصرار و ابرام از او تقاضای دیدار داشته‌اند و او خودداری می‌کرده است. از جمله به قوام‌الدین درگزینی وزیر که وزارت چند پادشاه و از جمله سلطان سنجر را داشته، نوشته است:

«پس ای قوام‌الدین که تاج و تخت و خواص در بالای اعلیٰ علین منتظر قدر توست، در پالانۀ اسفل السافلین چه کار داری؟! دانم که دانسته باشی «المروءة التامة مبیانة العامة» ای فرزند خلف آدم! گرد ناخلفان ابلیس چه گردی؟! چون خوانده‌ای که الاحتیاط فی ترک الاختلاط».^۵

و باز در نامه دیگری که در سال ۵۱۸ نوشته و به نام قوام‌الدین هم در آن اشاره شده مطالبی آورده و به دعوت دیدار پاسخ منفی داده است:

«هر باری که سرابردۀ حشمت اعلیٰ، صلدی و زینی قوامی را - زاده الله قواما و نفاذاً - در این خطه مختصر زدند، حاجت آمده است این ضعیف متواری را رخت عافیت به عزب‌خانه غولان بردن، و بضاعت قناعت را به همراهان خضر و الیاس سپردن. اکنون به بزرگی که ذوالفضل الکبیر به آن بزرگ دین و دنیا کرده، درخور است که گوشه دل این گوشه گرفته را به تققد آسایش خود خراب نکند که جسم حقیر این بنده نه سزای چشم قریر آن خداوند است.»^۶

با این همه هر بار نامه‌های خود را به قطعه یا قصیده‌ای که نشانه مدح و زیر باشد آراسته

۱. تازیانه‌های سلوک، ص ۱۷.

۲. امیر سید مجد السّاده محمد بن ابراهیم بن طاهر الحسینی، رجوع شود به کلیات اشعار حکیم سنایی، به کوشش علی‌اصغر بشیر، ص ۷ و مقدمه، ص سی و نه.

۳. همان.

۴. همان، ص ۵.

۵. مکتب سنایی، نامه پنجم، ص ۴۰.

۶. همان، نامه چهاردهم، ص ۱۰۴-۱۰۵.

است، زیرا سنایی نمی‌خواست رودرروی دربار قرار بگیرد و گذشته از دوستی و محبتی که به خود بهرامشاه داشت، برای مقابله با حاسدان و دشمنانش ناگزیر از حمایت دربار بود. چنان‌که در ماجرای تکفیر او در غزنین که به سبب ستایش اهل بیت و حضرت امیرالمؤمنین در اشعار و در کتاب حدیقه، فقهای غزنین علیه او فتوی کرده بودند، به بهرامشاه نامه‌ای نوشت و از او یاری طلبید.^۱ ناگزیر نسخه‌ای از حدیقه را به بغداد فرستادند و از علمای مرکز خلافت تذکره‌ای گرفتند که حکم بر درستی اعتقاد سنایی داشت.

سنایی در مجموع در قناعت زیست و بعد از مرگ فرزندش^۲ عزلت گزید و یکسره به سرودن پرداخت. از نوشته‌های او بر می‌آید که گاه فقر او را به ستوه آورده است. در نامه‌ای از یکی از دوستانش تقاضای اندکی آرد کرده است:

«اینک مدت چهار ماه است تا این عارضه عسر سیاه، روی گونه من زرد کرده است. اگر خواهد که سر من سبز بماند و سینه حاسدان من کبود گردد، به سپیدی آرد مرا میزبانی کند»^۳.

در یکی از سروده‌های غزنین درخواست جامه کرده است^۴، و در جایی به تلخی می‌گوید:

با این همه شعر و هنر و فضل و کفایت با جان عزیز تو که شلوار ندارم^۵

در کتاب حدیقه قطعه‌ای هست که نشان می‌دهد زندگی سنایی در غزنین به کمک یکی از دوستان او به نام «احمد تیشه» تأمین شده و این شخص خانه و امکاناتی در اختیار سنایی گذارده است.^۶ سنایی در این خانه در خلوت و عزلت محض غوطه‌ور بوده و با فراغ بال به «وحی خرد»

۱. مکتبیه ص ۱۱۷.

۲. سنایی ظاهراً پسری داشته که قبل از وی درگذشته است. در حدیقه به مرگ فرزندش اشاراتی هست از جمله می‌گوید: کشته فرزند و ملدر و پلدرت/ تو به او خوش نشسته کو جگرت (حدیقه ص ۳۶۱) و نیز رجوع شود به مکتبیه نذیر احمد ص ۵.

۳. همان، نامه سیزدهم، ص ۹۸. نیز در قطعه‌ای آورده:

پیش از آن کم زمانه آتش کند فضل کن سیدی فرست آن آرد

(دیوان، ص ۱۰۵۹).

۴. از مکرمت تست که پیوسته نهفته است این شخص به دزاعه و این پای به شلوار

پس چرون تنم آرامسته پیرهن تست این فرق مرا نیز یسارای به دستار

(دیوان، ص ۱۹۶).

۶. حدیقه الحقیقه ص ۷۲۶.

۵. دیوان، ص ۱۰۸۱.

گوش می‌سپرده و در حالی که از اغیار حتی «سایه» هم راه به خلوت او نداشته، گرم سرودن بوده است. و این احمد تیشه کسی بود که از سنایی خواست تا «دیوان» خود را مرتب سازد و سنایی در نامه‌ای که به این شخص نوشته درخواست او را اجابت کرده است:

«آنچه اشارت فرموده بود، خادم جان را به امتثال آن فرمان به جای رسید و آن دیوان را از دلق دیوان در قبا^۱ بقا آورد و از فنای فنا شدن پرهانید»^۲

باری در مقدمه حذیقه که به قلم خود سنایی است، شاعر بعد از توحید و ستایش پیامبر، از مراتب سلوک یاد کرده و اولیا را در درجه بعد از انبیا قرار داده و مقام حکیمان و شاعران را پس از آن‌ها در مرتبه سوم نهاده، و این همه را موکول عنایت دانسته است. بنا بر آنچه از این مقدمه بر می‌آید سنایی تا شب فوت خود مشغول جمع‌آوری و تدوین حذیقه یا نگارش مقدمه آن بوده است اما چنان‌که گفتیم مرگ او به سرعت نزدیک می‌شد و به او فرصت کافی نمی‌داد، چنان‌که در پایان مقدمه آمده است که چون اجزای کتاب از دست آن سارقان بازپس گرفته شد «وقت سفر من بنده سوی آخرت فراز آمد و جان در قالب رسیده و از صحت به تب کشیده پرواز کرد و در پرواز آمد، بدین بیت رسیده بود:

کاین که اقلیم بسیم و امید است خود یکی روزه راه خورشید است^۳

این احتمال وجود دارد که این چند خط را شخص دیگری نوشته و مطلب را تمام کرده باشد؛^۴ زیرا در ادامه آمده است:

«شبی ناگاه تبی ظاهر شد، چنان‌که لب از گفتار و دیده از دیدار فرومانده و یک روز بیش عمر را مهلت نماند، این کتاب نقلی نانظام و کاملی ناتمام رها کرد و برقت». تاریخ مرگ سنایی بر اساس این مقدمه کهن ۵۲۹ ه.ق است. غالباً سن او را حدود شصت سال دانسته‌اند. اما در یادداشتی که از وی باقی است به هفتاد سالگی خود اشاره دارد و چون حال و هوای سنایی را در ایام سالخوردهگی

۱. اصل: قبا. ۲. مکاتیب سنایی، مکتوب چهارم، ص ۳۵. ۳. کلیات، ص ۸.

۴. در بیشتر نسخه‌های حذیقه الحقیقه مقدمه‌ای منسوب به «محمد بن علی الرفاء» دیده می‌شود که بسیاری از قسمت‌های آن عیناً شبیه مقدمه سنایی است و این تصور پیش می‌آید که شاید این شخص مقدمه سنایی را جعل کرده و نام خود را در آن گنجانده باشد. این احتمال وجود دارد که سطرهای پایانی در مورد مرگ سنایی را همین شخص نوشته باشد. هم مقدمه حکیم سنایی و هم مقدمه رفاه را مدرس رضوی به چاپ رسانده است. رجوع شود به مقدمه کتاب حذیقه، چاپ مدرس رضوی (۱۳۵۹)، و مقدمه چاپ عکسی نسخه کابل، صفحه سی و هشت و نیز: مکاتیبه نذیر احمد، ص ۸-۱.

و عزلت به خوبی نشان می‌دهد و بسیار لطیف است آن یادداشت را در اینجا می‌آوریم:

با آن که سنین عمر از ستین گذشته و به حدّ سبعین مشرف گشته، نه مخیله را قوت تخمیل مانده و نه مفکره را تحمل تأمل، سبحة ثر از هم ریخته و میدان قافیه نظم تنگ گردیده، ساز سجع از آهنگ افتاده، طبع نفور است، و نفس در کشاکش امور، ناصبور؛ نه با هیچ کسم کاری، و نه بر هیچ کارم قراری. دامن هر چه می‌گیرم، گذاشتی، و پیرامن هر چه می‌گردم، گذشتی. از آنچه ناکزیرم می‌گریزم، و از آنچه گزیرم می‌آوریم. مقصود درون سینه و داخل دیده، و من از نایبایی هر گوشه گردیده، مطلوب در کنار دل و میان جان، و من در طلب آن سرگردان. به جلال ذوالجلال که یک ساعت از وجود مجازی رستن و به مقصود حقیقی پیوستن از حصول همه مرادات دنیوی شریف‌تر، و از وصول به همه سعادات اخروی خوش‌تر و لطیف‌تر. و این همه را به هیچ خرید و به هیچ فروخته.^۱

خلق و خوی سنایی

سنایی در جوانی شاد و سرخوش بود. از معاشرت با دوستانش لذت می‌برد و در مجالس طرب شرکت می‌کرد. با شاعران عصر خود رقابت داشت و گاه آن‌ها را می‌ستود. با عثمان مختاری و مسعود سعد دوستی داشت و حتی کوشید دیوان مسعود را جمع‌آوری کند ولی به اشتباه تعدادی از شعرهای دیگران را نیز در آن آورد و بعدها در قطعه‌ای از او عذرخواهی کرد.^۲ در یکی از سروده‌های این دوران به علاقه‌مندی‌های خود اشاره کرده است:

چند چیزک دوست دارم در جهان	چون گذشتی زین حدیث اندر نورد
جامه نو جای خرم بوی خوش	روی خوب و کتب حکمت، تخت نرد
پار نیک و بانگ رود و جام می	دیگ چرب و نان گرم و آب سرد ^۳

ولی در مجموع شرایط اجتماعی به تدریج نوعی عزلت‌طلبی را در او ایجاد کرد. روحیه او در حقیقه آکنده از این بدبینی و مرگ‌اندیشی پیر و زاهدانه است. هر چند از ابتدای کار شاعری گرایش به زهد و عرفان داشت اما روحیه او در جریان سال‌های بعد به تدریج از شادی به اندوه گرایید.

عوامل مختلفی در تلخی و تلخکامی سنایی نقش داشته‌اند. تزلزل سیاسی عصر و از بین رفتن خاندان‌های بزرگ، رادی و بخشندگی را کم‌رنگ کرد. اعیان بی‌ریشه که بدون پشتوانه فرهنگی به

۲. دیوان، قطعه چهارم و نه، ص ۱۰۶۰-۱۰۶۱.

۱. مکتبیه، نامه هفدهم، ص ۱۲۲.

۳. همان، قطعه پنجاه، ص ۱۰۶۲.

مکتبی رسیده بودند قدر علم و دانش و شعر و فرهنگ را نمی دانستند. چه بسا افرادی بر جایگاه بزرگان تکیه می زدند که خود موقعیت سیاسی محکمی نداشتند و با ظاهر سازی جایگاه خود را حفظ می کردند. بعضی سروده های او به خوبی موقعیت این حکام تازه به دوران رسیده و شاعران گرسنه در مجلس آنان را توصیف می کند. کسانی که اسباب مکتشان عاریتی است. گذشتگان آن ها چیزیکی داشته اند و اکنون تمکن خود را از دست داده اند، با این همه، در سر آنان کبری از قدیم مانده است. نامشان شاهانه است و خوراکشان فقیرانه، ولی باد دوران ساسانی را به بُروت انداخته اند:

از سبکساری و گرانجانی	با چنین مهتران بی معنی
باز در سر فضول ساسانی!	همه ساسی ^۱ نهاد و مفلس طبع
نانشان بر طبق گروگانی	آبشان در سبوی عاریتی
از پس شعر جز پشیمانی	هیچ شاعر نخورد از صله شان
از دل شاعر سست پیرسانی	بر سر خوان هر یک اندر سور
و عدمشان، چون شب زمستانی	صله شان همچو روز تیر مهی
آن همه لاف و لام لامسانی	باز ایسن خواجه زاده بی سرگ
وز درون صد هزار ویرانسی	غلط شاعران به جامه و ریش
کبرک و عجیک و زیبان دانسی	ریشک و حالک شا جویی
نه در آن دیده قطره ای پانی ^۲	نه در آن معده ریزه ای میده

نزد چنین کسانی پایه قدر سنایی با شاعران درجه سه تفاوتی نداشت و چه بسا به سبب ابتدال نفس خود، شاعرکان دون پایه را به سنایی ترجیح می دادند؛

هستم من آن بلند که گشتم ز چرخ پست هستم من آن عزیز که ماندم ز دهر خوار

روزگاری ست که کان هنرند اندر ایسن وقت همه بی سنگان
بی بنان گشته همه بنداران بی سران مانده همه سرهنگان

۱. به معنی کدا.

۲. میده: آرد مرغوب سفید و نیز نانی که به آرد سفید خوب پخته باشند. پانی به معنی آب است. این بیت در چاپ مصفا به صورت دیگری آمده است: نه در آن معده ریزه ای مانده/ نه در آن دید قطره ای تانی، که نوشته اند تصحیح قیاسی است.

کودکان با خرو و با اسب شدند مایاده همه لنگان لنگان^۱

سنایی با اینکه در بسیاری اوقات محتاج یک کیسه آرد، یا یک دست لباس و کفش بود، در انتخاب ممدوح آسانگیر نبود. از قصایدی که برای قاضیان و اهل علم سروده پیداست که ممدوحان خود را غالباً از میان این طبقه انتخاب کرده است. سروده‌های مدحی که برای بهرامشاه دارد اغلب تغزل‌هایی است که تنها در بیت پایانی یا یکی دو بیت آخر نامی از شاه یا بهرامشاه در آن آورده است. بسیاری از این قصاید فاقد ساختار قصیده مدحی است و می‌توان آن‌ها را غزل‌های بلندی به شمار آورد که شاعر در پایان نام بهرامشاه یا ممدوحی را به آن پیوسته است.

در این دوران، زد و خورد حکام، جامعه را در فقر و پریشانی فرومی‌برد. سنایی که برای گذران زندگی هیچ راهی جز شعر نداشت ناگزیر بود پیوسته حمایت حاکمان را جلب کند. از سویی مداحی را دوست نمی‌داشت و خود را از آن منع می‌کرد، از سوی دیگر برای ادامه زندگی و نیز تاب آوردن در برابر حاسدان و مخالفانش ناگزیر از حمایت قدرتمندان بود. می‌توان دانست که این شرایط تا چه اندازه برای شاعری حکیم دشوار بوده است. اما چاره چیست؟ آدم آزاده چطور می‌تواند خود را از بار منت دونان رها سازد؟ قناعت و فقط قناعت! از این رو بخش بزرگی از زهدیات سنایی خطاب به خودش است. در شمار بالای از قصایدش خود را نصیحت می‌کند. هر چند مخاطب عام را نیز در نظر دارد ولی این مخاطب عام در بسیاری از موارد خود اوست: ای سنایی چنین کن و ای سنایی چنان مکن. وی پستی اهل زمانه و علما و دین‌فروشان را می‌دید و در زهدیات خود که بخش بزرگی از سروده‌های اوست تازیانه‌های سلوک را بر گرده آنان فرومی‌آورد.^۲ بدیهی است که با چنین خلق و رویه، عالمان را علیه خود برمی‌انگیخت تا به بهانه‌ای تکفیرش کنند. سنایی با زبان شعر علیه فساد اجتماعی حرکت می‌کرد و فاسدان نیز در هر شهر و هر زمان علیه او جبهه‌ای به وجود می‌آوردند تا عرصه را بر وی تنگ کرده، او را فراری دهند. در کنار ظاهریان و زاهدان ریاکار، شاعران حسود هم بودند که وجود سنایی را بر نمی‌تافتند و سنایی پیوسته با آنان درگیری‌هایی داشت. نه فقط در دوران جوانی، بلکه در ایام سالخوردگی نیز این رقابت‌ها و زد و خورد‌های شاعرانه ادامه داشت. بسیاری از دوستانش را از دست داد.

۱. دیوان، ص ۱۰۸۷، قیاس شود حقیقه ص ۶۸۲، ۷۰۷، ۷۲۴ و بسیار جای‌ها که همین موضوع را در شعر آورده است.

۲. تازیانه‌های سلوک ص ۴۰.

چنان‌که در سال‌های بعد، از آن جمع سرخوش یاران جوانی در غزنین کسی را نمی‌یافت و دل‌چرکین و افسرده می‌گفت:

مرا به غزنین بسیار دوستان بودند به نامه‌ای ز من آن قوم را نیامد یاد
مگر که جمله بمرند و نیز شاید بود خدای عز و جل جمله را بیامرزاد^۱

مجموع این شرایط باعث شد که سنایی به تدریج مردم‌گریز شود و به گوشه‌انزوی خود پناه آورد و با خدای خود دل‌خوش کند و خود می‌گوید که در غزنین همچون خفاش در تاریکی خلوت خود زندگی می‌کرده است:

منم اندر ولایت خسرو همچو خفاش بددل و شب‌رو
روز از بددلی چو خفاشم که نخواهم که صید کس باشم
دلّم از نیک و بد رمان باشد زانکه هشیار بدگمان باشد
تا بدانستم که مردم چیست اندر آن حیرتم که مردم کیست؟!^۲

شاعر حکیم

سنایی را شاعر حکیم نامیده‌اند و منظومه‌سیر العباد نیز سراسر «حکمی» دانسته می‌شود. پیشینیان چه مفهومی از حکمت در نظر داشته‌اند و چرا شاعر عارف مشرب را حکیم نامیده‌اند؟ سنایی قطعاً فیلسوف نبوده است، پس چرا و چگونه حکیم نامیده شده است؟

کاربرد لفظ حکیم در متنهای خارج از حوزه فلسفه پیشینه کهن دارد. نویسندگان تذکرها و «طبقات» صوفیه، تفاوت میان «صوفی» و «حکیم» را یادآور شده‌اند.^۳ در طبقات الصوفیه آمده است که «عالم، فرود از سخن خویش است، حکیم با سخن خویش برابر است و عارف و محقق، ورای سخن خویش است».^۴ یعنی از دید انصاری حقیقت وجود عالم در حدّ سخنی که

۱. دیوان، ص ۱۰۵۸.

۲. حدیقه، ص ۷۳۹.

۳. برای مثال انصاری، ابوبکر و زاق ترمذی (ف ۲۸۵) را حکیم می‌شمارد و نه صوفی: «وی حکیم بود، عارف، نه صوفی، صوفی چیز دیگر است»، نگاه کنید به طبقات الصوفیه، تصحیح سرور مولایی، ص ۳۳۹. ذوالنون مصری نیز در قدیم‌ترین منبعی که درباره او موجود است، یعنی مروج الذهب مسعودی، حکیم زاهد نامیده شده است. در این مورد بنگرید به تحقیق برند رانکه: «حکمت و فلسفه، بحثی در حکمة الاشراف یا حکمة المشرق».

۴. طبقات، همان.

می‌گوید نیست، بلکه پایین‌تر از آن است، اما حکیم چنان است که می‌نماید، در حالی که احوال عارف اصلاً در سخن در نمی‌آید، یعنی حال عارف همیشه فراتر از سخن است.

این تعبیر خواجه عبدالله از این نظر جالب توجه است که نشان می‌دهد زندگی‌نامه‌نویسان نیز «حکیم» را در معنای خاصی به کار می‌برده‌اند. مراحل تحول این اصطلاحات خود می‌تواند تحقیق بسیار جالب توجهی باشد. در مورد واژه «حکیم» و مفهوم حکمت و حدّ فاصل آن با صوفی و عالم، می‌توان گفت این اصطلاح و اصطلاحاتی مانند آن بیش از آن که مرزهای فکری روشن و ثابتی را نشان بدهد، نمایشگر نوعی تحول ایدئولوژیک است که جامعه روشنفکران ایرانی بویژه در نواحی شرق و شمال شرق ایران قدیم، در شرایط خاصی هویت خود را به آن سپرده و از آن گرفته‌اند. حکمت مفهومی دگرگون‌شونده است که معرفت الاهیاتی ایران قدیم را نمایندگی می‌کند. به گفته سید حسین نصر^۱ منظور از «حکمت الاهی» حکمت فخرالدین رازی که آن را معادل کلام می‌گیرد نیست، و منظور فلسفه ابن رشد و ابن سینا هم نیست، بلکه منظور «آمیزش فلسفه تعقلی، اندیشه‌های اشراقی و گنوسی با مدرکات شهودی است که در سهروردی تجسم یافته و در ملاصدرا به اوج رسیده است».^۲ معرفتی که در طول چند قرن بویژه از قرن دوم تا ششم هجری بر بستری از عناصر معنوی ایران قدیم، افکار مزدایی و مانوی، عناصر گنوسی، مکتب فلسفه یونانی و نوافلاطونی در قالبی اسلامی بالید و به جلوه درآمد. حکمتی شرقی یا اشراقی که سهروردی شماری از عارفان بزرگ چون تستری، حلاج و بایزید را از سردمداران آن به شمار آورده است.^۳

برند راتکه در تحقیق پیرامون کتاب فضائل بلخ^۴ اشاره می‌کند که در منابع قدیم تصوف، صوفیان معروفی را «حکیم» می‌نامیده‌اند، نه صوفی.^۵ راتکه بر آن است که بلخ و ترمذ مرکز رشد یک مکتب عرفانی نوافلاطونی بوده است که سرآغاز آن به نیمه دوم قرن دوم هجری می‌رسد یعنی زمانی که شقیق بلخی که خود استاد قدیم‌ترین حکیم یعنی حاتم اصم بوده، درگذشته است.^۶

1. "Al Hikmat al 'Ilahiyya", Seyyed Hossein Nasr, pp.139-149.

2. Ibid, 139.

۳. مجموعه مصنفات سهروردی، ج ۱، ص ۵۰۳. قیاس شود: کرین، فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۳۷ به بعد.

4. "Theologen und Mystiker in Hurasan und Transoxanien", Radtke, Bernd, pp. 536-569.

5. Ibid 552.

6. Ibid, 552.

دیدگاه‌های حکمی در زبان گروهی از صوفیان قرن بعد همچون ذوالنون و تستری بالید و به پختگی رسید. تستری در تفسیر خود از «سَرّ نفس» پرده برمی‌دارد. نفس می‌تواند از طریق «عقل» با نور الهی یکی شود. این دیدگاهی است که از یک‌سوسیر تکاملی عقلانی را در برابر نفس می‌نهد و از سوی دیگر اتحاد با منشأ نورانی هستی را غایت نفس می‌شمارد. این معرفت اثری از افکار باطنی و گنوستیک را بر خود دارد. به طور کلی هر نظریه‌ای که به وجود عنصری نورانی و قدسی در عالم جسم باور دارد و برای بازگشت آن جزء نورانی به مبدأ نور می‌کوشد دارای عنصری گنوستیک است. این دیدگاه میان عارفانی چون تستری و ترمذی مشترک است.^۱ از سوی دیگر، تستری از هدایت عقلانی سَرّ نفس سخن می‌گوید که به کلام اورنگی فلسفی می‌بخشد.

نه ترمذی و نه ذوالنون و تستری هیچ‌یک حامل نظام فلسفی تمام و کمالی نیستند، پس چرا لقب حکیم یافته‌اند؟ به نظر می‌رسد که در حلقه‌ای از عارفان خراسانی در قرن سوم و چهارم، حکمت یک نوع پرورش فردی و باطنی دانسته می‌شد که بیشتر سمت و سوی اسلامی داشت. حکیم ترمذی می‌گفت خدا از سه طریق بر ما آشکار می‌شود، نخست از طریق قانون شریعت یعنی از راه پیامبران، دیگر از طریق عالم صنع، و سوم از طریق «معرفت». این سه وسیله شناخت، سه مرتبه علم و آگاهی بشری را به نمایش می‌گذارد. رتبه اول که علم به شریعت است، علم به حلال و حرام و یجوز و لایجوز، مرتبه فقها، اهل رأی، اهل حدیث و مفسران است، یعنی مجموعاً مرتبه «عالمان» است. از سوی دیگر حق تعالی حکمت خویش را در صنع خود آشکار ساخته است، یعنی آفرینش طبیعت، ترکیب آدمی و نفس بشر. در این راستا، «حکیم» کسی است که حکمت خدا را در عالم و در نفس خود بازشناسد. چنین کسی از یک‌سوسوبه قانونمندی‌های نظام آفرینش اشراف می‌یابد و از سوی دیگر با شناخت نفس خود، راه پرورش و تربیت آن را می‌یابد، یعنی به «علم باطن» دست می‌یابد و آن را به کار می‌بندد. سومین و بالاترین مرتبه شناخت، «علم بالله» است و آن برای کسی میسر است که جامع دو مرحله پیشین باشد. از این طریق، او به «علم معرفت» دست می‌یابد.^۲ از دید ترمذی هر عارفی که شناخت علوم طبیعی را با پرورش نفس درآمیزد حکیم به شمار می‌رود.

۱. نشانه‌شناسی تفسیر عرفانی، ص ۲۲۷-۲۳۰.